

نوع مقاله: پژوهشی

فرهنگ سیاسی و گستردگی دولت در ایران در دوره جمهوری اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۱۷ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۰۸/۰۱

علی اکبر مختاری^۱

محمود شفیعی^۲

چکیده

میزان تعهدات و مسئولیت‌های دولت رابطه مستقیمی با گستردگی آن دارد. ارزش‌ها و گرایش‌های جامعه می‌تواند مشوق فراگیری دولت بوده و یا با گسترش آن در تضاد باشد و مرزهای آن را تحدید کند. دولت‌گرایی و بزرگ شدن دولت پس از انقلاب در ایران روندی فزاینده دارد. نگرش‌ها و ایستارهای ایرانیان نسبت به دولت در این روند فزاینده تعیین کننده است. این پرسش مطرح می‌شود که چه رابطه‌ای میان رشد دولت‌گرایی در ایران پس از انقلاب و فرهنگ سیاسی ایرانی وجود دارد؟ این پژوهش با بهره‌گیری از این چارچوب نظری که رابطه بین فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی را مستقیم و مقوم می‌داند، گستردگی دولت در ایران در دوره جمهوری اسلامی را در مولفه‌های سه‌گانه سنتی، اسلامی و مدرن فرهنگ سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد. بر طبق

۱. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه مفید قم، نویسنده مسئول Aamokhtari20@gmail.com

۲. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه مفید قم Shafiee.mahmood@gmail.com

یافته‌ها، گذشته استبدادی موجب تداوم ویژگی‌هایی چون اقتدارگرایی، بی‌اعتمادی و خودمداری شده است که هر یک از این خصوصیات شخصیتی، تمرکزگرایی و گسترش دولت را قوام می‌بخشد. استیلای فرهنگ دینی به دولت دینی مشروعیت و قداست می‌دهد، بر مسئولیت‌های دولت افزوده و گستردگی دولت را به مثابه گستردگی اسلام ترویج می‌کند. همچنین گزینش‌ها و کژتابی‌های ایرانیان از مدرنیته موجب توجیه دولت‌گرایی و بیشینه شدن ساختار سیاسی گردیده است.

واژگان کلیدی: فرهنگ سیاسی ایران، فرهنگ سیاسی شیعه، فرهنگ سیاسی مدرن، جمهوری اسلامی ایران، گستردگی دولت.

مقدمه

با تاسیس جمهوری اسلامی و استقرار نهادهای انقلابی، روند تحولات به گونه‌ای رقم خورد که ابتدا نظام اقتصادی یعنی کلیه بنگاه‌ها، بانک‌ها، بازرگانی خارجی، صنایع و کشاورزی دولتی شد سپس با انقلاب فرهنگی، نظام فرهنگ نیز تحت سیطره دولت درآمد. در دهه‌های بعد با افزایش درآمدهای نفت و خوداتکایی حکومت، نه تنها دولت فربه‌تر و از جامعه مستقل‌تر شد بلکه با گسترش مسئولیت‌های فراملی و فراملی، قیومیت و وابسته کردن جامعه، گستردگی دولت به حداکثر رسید.

با پیروزی انقلاب اسلامی گرچه ساختار سیاسی تغییر کرده است و ملت ایران از هژمونی نظام پادشاهی‌رهای یافته‌اند و جمهوریت و مردمسالاری جایگزین گشته است نباید انتظار داشت که فرهنگ سیاسی محدود و تبعی با پیشینه ذهنی چندهزار ساله به یکباره در اثر انقلاب به فرهنگ سیاسی مشارکتی تبدیل شود و فرهنگ خودمداری با تشدید شور و شوق مذهبی و انقلابی‌گری به فرهنگ عقلانیت و گفتگو صعود کند. در ایران فرهنگ سیاسی دارای سه وجه ایرانیت، اسلامیت و مدرنیت است و این سه‌گانگی در هم تنیده در دوره جمهوری اسلامی بر وجه ارزشی و مذهبی آن گرایش بیشتری داشته است. گستردگی دولت در ایران به فرهنگ سیاسی توده و نخبگان وابسته است و رویه‌ای دوسویه دارد؛ یک سوی آن حاکمان هستند که در پی افزایش اختیارات خود و سلطه کامل و مطلق بر جامعه هستند و دیگر سوی، محکومین نیز برای منافع شخصی و انتفاع بیشتر، تقاضای افزونی مسئولیت‌پذیری دولت را دارند. در واقع نگرش ایرانیان به سیاست، دولت‌محور است یا فرهنگ سیاسی جامعه ایران ویژگی دولت‌گرایانه دارد. همچنین فرهنگ سیاسی تشیع موجب شده دولت دینی تاسیس شده پس از انقلاب علاوه بر اختیارات و مسئولیت‌پذیری حداکثری در امور مادی و دنیوی، موضوع اجرای احکام دینی، تبلیغ و گسترش



دین و معنویت و گسترش اسلام سیاسی در جهان به رسالت آن افزوده شده و در نتیجه دولتی پرمسئولیت با حجمی بزرگ پدیدار شود. جمهوری اسلامی در طول چند دهه علیرغم ادعای کمینه کردن دولت، به سوی دولتی بیشینه گام برداشته است.

تالیفات در زمینه دولت‌پژوهی و بررسی گستردگی دولت در دوره جمهوری اسلامی اندک است و بیشتر تحقیقات در خصوص دولت در ایران به لحاظ کمی و کیفی مربوط به دوره‌های پهلوی و قاجار می‌باشد. اندک مقالات ارائه شده نیز با رویکرد امنیتی یا اقتصادی به گستردگی دولت در جمهوری اسلامی پرداخته‌اند. این پژوهش، دولت‌گرایی و گستردگی دولت را از منظر فرهنگ سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد. موضوعاتی چون بزرگ‌تر بودن دولت از جامعه، گره خوردن همه امور جامعه با دولت و تبدیل شدن همیشگی مسئله دولت به مسئله مردم، انحصارگرایی حکومتی در اقتصاد و فرهنگ، عدم رقابت و شفافیت، نحیف بودن جامعه مدنی و بخش خصوصی، ناتوانی جامعه در تحدید مرزهای دولت و اقتصاد دولتی بی‌ثبات از دلایل انتخاب موضوع پژوهش می‌باشد. در پاسخ به پرسش اصلی که چه رابطه‌ای میان رشد دولت‌گرایی در ایران پس از انقلاب و مولفه‌های فرهنگ سیاسی ایرانی وجود دارد؟، این پژوهش مدعی است گستردگی دولت در جمهوری اسلامی را در عناصر زیل ریشه‌یابی کرد: الف - فرهنگ سنتی ایرانیان یعنی سنت‌های ناسالم سیاسی همچون اقتدارگرایی، بی‌اعتمادی سیاسی و خودمداری ایرانیان که از زیست در نظام پادشاهی گذشته به ارث رسیده است؛ ب - اعتقادات و ارزش‌هایی از فرهنگ سیاسی شیعه که تبعیت و ارتزاق از دولت دینی را مقدس، مشروع و مطلوب می‌داند و پ - گزینش‌ها و کژتابی‌های شکل گرفته از فرهنگ سیاسی مدرن. این پژوهش به صورت توصیفی - تحلیلی نگاشته شده و گردآوری اطلاعات و اسناد بصورت کتابخانه‌ای می‌باشد.



فرهنگ سیاسی ایران

چنانچه فرهنگ سیاسی به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها، اعتقادات و باورهای جامعه نسبت به نظام سیاسی تعریف شود، آلموند فرهنگ سیاسی را «الگوی ایستارها و سمت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام تعریف می‌کند، از این دیدگاه هر نظام سیاسی متضمن یک الگوی خاص از جهت‌گیری به سوی کنش‌های سیاسی هست» (عالم، ۱۳۸۲: ۱۱۳). لوسین پای، مؤلف کتاب «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی» معتقد است: «فرهنگ سیاسی، ساخت و معنای فضای سیاسی را به همان تعریفی که فرهنگ بطور کلی معرف یکپارچگی حیات اجتماعی است به دست می‌آورد» (پای، ۱۳۷۰: ۱۱). با توجه به تعاریف گوناگون از فرهنگ سیاسی می‌توان گفت فرهنگ سیاسی، مجموعه نگرش‌ها، احساسات، عقاید و ذهنیت‌های یک جامعه نسبت به امور سیاسی است که در طول زمان شکل گرفته و در رفتار و منش سیاسی افراد بروز پیدا می‌کند و از ویژگی پویایی، تحول و انتقال نسلی برخوردار است.

فرهنگ سیاسی ایران از دیدگاه شرق‌شناسان و پژوهشگران، فرهنگ متفاوت و پیچیده‌ای است. در طول تاریخ ایران (قبل از ورود اسلام)، سیاست با اقتدارگرایی و استبداد، خودکامگی و خشونت پادشاهان عجین بوده است. این وضعیت سنت‌های نامطلوبی را تولید کرده و در جامعه رواج داده است که آن را سنت ناسالم سیاسی می‌نامند و این سنت معیوب و ناسالم، فرهنگ سیاسی بیمارگونه تولید کرده است (کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۳۳). پژوهشگران خلقیاتی همچون خشونت، دروغ، تزویر، چاپلوسی، توهم توطئه، بی‌اعتمادی و خودرأیی، عدم سازش، عدم گفتگو را برآمده از فرهنگ سیاسی استبدادی و آمریت می‌دانند. بشیریه در خصوص فرهنگ سیاسی ایران به «فرهنگ تبعیت» در مقابل «فرهنگ مشارکت» اشاره دارد و بر چندپارگی‌های اجتماعی در ایران در قرن بیستم تاکید می‌کند. وی بیان می‌کند «این دو یعنی فرهنگ سیاسی تبعیت و



ساختار سیاسی آمریت قوام دهنده یکدیگر هستند و رابطه میان چندپارگی‌ها و فرهنگ سیاسی در ایران رابطه بازتولید است» (بشیری، ۱۳۸۰: ۱۶۶). سریع‌القلم در کتاب فرهنگ سیاسی ایران، فرهنگ سیاسی معاصر را با توجه به سبک زندگی عشائری و روستایی دوره قاجار بیشتر برگرفته از زندگی پدرسالاری در فرهنگ عشیره‌ای و ایلی مردم ایران می‌داند، این شیوه زندگی باعث تولید فرهنگ خاص تابعیت و اهلیت در مردم شده است. لذا فرهنگ سیاسی ایرانیان در دوره معاصر فرهنگ عشائری و ایلی است (سریع‌القلم، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

ماروین زونیس فرهنگ سیاسی الیت ایران را در چهار ویژگی خلاصه کرده است که عبارتند از: «بدبینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار و سوء استفاده بین افراد». به نظر او این نگرش‌ها اساس رفتارهای سیاسی الیت در ایران بوده‌اند (Zonis, 1971: 366).

با توجه به طبقه‌بندی آلموند و وربا در نسبت میزان استقرار دموکراسی و سطح فرهنگ سیاسی می‌توان گفت فرهنگ سیاسی ایران تا قبل از ظهور تجدد که جامعه در سیاست نقشی ندارد فرهنگ سیاسی محدود است، در دوره مشروطه با انتشار روزنامه و افزایش آگاهی، تأسیس مجلس و انتخابات که موجب نقش‌آفرینی مردم در امور سیاسی گردید، جامعه از سرنوشت سیاسی خود آگاه شد و پس از آن جامعه ایرانی در حال گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن حرکت آرامی را شروع کرد که می‌توان فرهنگ سیاسی ایران بین دو انقلاب را فرهنگ سیاسی تبعی تلقی کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و تکثر نیروهای سیاسی، مشارکت اکثر مردم در سرنوشت سیاسی خود، افزایش آگاهی و سواد، تغییرات اجتماعی و رشد شهرنشینی، نشان از صعود فرهنگ سیاسی ایرانیان به فرهنگ سیاسی تبعی مشارکتی دارد ولی رسوبات تاریخی فرهنگ سیاسی محدود در ایستارها و هنجارهای ایرانیان تثبیت شده است و روند تغییر و تحول برای رسیدن به فرهنگ مشارکتی به کندی و در نسل‌های آینده و درازمدت انجام خواهد شد.

فرهنگ سیاسی شیعه

مذهب شیعه دارای نظام اعتقادی، نظام ارزشی و سمبل‌های ویژه‌ای است که رفتارها و سبک زندگی اجتماعی شیعیان را متفاوت می‌کند، برخی از این اعتقادات و ارزش‌ها مانند اصل امامت، امر به معروف و نهی از منکر، تولی و تبری، عدالت‌خواهی، استکبارستیزی، روحیه ایثار و شهادت‌طلبی، نقش عمده‌ای در نگرش‌ها و سمت‌گیری‌های آنان نسبت به سیاست و حکومت و تحول فرهنگ سیاسی‌شان داشته است. از این منظر می‌توان گفت فرهنگ سیاسی شیعه «مجموعه‌ای پیوسته از نظام اعتقادی، ارزش‌ها و نمادهای مذهب تشیع است که از منابع شیعی به دست می‌آید و مبنای کنش و واکنش‌های شیعیان در برابر نظام‌های سیاسی و حکومت‌ها بوده است» (ابوطالبی، ۱۳۸۴: ۹۸). فرهنگ سیاسی شیعه در گذشته خصلتی انزواگرا یا مسالمت‌جو داشته است ولی با شروع نهضت انقلابی به رهبری امام خمینی و شکل‌گیری اسلام سیاسی در دهه چهل در ایران، رویه‌ای ستیزه‌جو و انقلابی به خود گرفته است (هنری لطیف پور، ۱۳۷۹: ۲۷).

فرهنگ سیاسی مدرن

ورود مدرنیته در ایران با ارتباط و مسافرت‌های نخبگان و شاهدزادگان ایرانی دوره قاجار به خارج از کشور و با ورود مفاهیم مدرن غربی همانند روزنامه، حزب، عدالتخانه، حق رأی و پارلمان شروع می‌شود که نهایتاً منجر به انقلاب مشروطه می‌شود و ساختار سیاسی از حالت پادشاهی مطلقه به پادشاهی مشروطه تغییر می‌کند. در دوره‌های بعد مفاهیمی چون مدرنیزاسیون، دولت مدرن، تفکیک قوا، جمهوریت، سوسیالیسم، آزادی‌های اجتماعی، حقوق شهروندی و دموکراسی در فرهنگ سیاسی ایران درونی‌سازی شده است. نجفی در کتاب «فلسفه تجدد در ایران»، مدرنیته در ایران را با دو معانی متفاوت بیان می‌کند، بخش اول تحول‌زایی و نوگرایی بومی در ایران که ریشه در نهضت‌های



اصلاحی اسلامی دوران صفویه دارد و وی آن را تجدد یا "تجدد ملی" می‌نامد و بخش دوم تحول‌گرایی و نوگرایی سطحی و ابزارگونه است که از دوران مشروطه و با تقلید از غرب وارد ایران شده است و "مدرنیسم" یا "شبه مدرنیسم" اطلاق می‌شود (نجفی، ۱۳۸۳: ۱۹).

تاثیر مدرنیسم در سپهر سیاسی ایران در ورود و گسترش دو مکتب سوسیالیسم و لیبرالیسم و رقابت بین پیروان آن قوت می‌گیرد. اندیشه مارکسیستی که با سوسیالیسم قرابت دارد در قرن بیستم بعنوان اندیشه‌ای متجدد در مقابل اندیشه لیبرالی متاخر، از طریق حزب توده در ایران گسترش می‌یابد و مخاطبان زیادی را با خود همراه می‌کند. لذا ایرانیان با توجه به خصایص و فرهنگ خود آنچه از فرهنگ مدرن خوشایند بوده و با مذهب تشیع و خلیفات سنتی ایرانیان سازگار بوده پذیرفته‌اند که از آن جمله می‌توان به مساوات، ایدئولوژیک شدن تفکر سیاسی، دولت‌گرایی، گرایش به پوپولیسم، سوسیالیسم و مبارزه با سرمایه‌داری اشاره کرد و بخش‌هایی از مدرنیته همانند فرهنگ مدارا، نقد و گفتگو، تغییرپذیری، علمی شدن یا ترویج عقلانیت، دولت حداقلی، انباشت سرمایه و وفاداری به منافع ملی را مورد توجه قرار نداده و با ترویج آن مخالفت کرده‌اند. به طور کلی در ایران، مدرن شدن با گزینش خاص و به سبک و سیاق ایرانی یا (مدرنیته ایرانی) قوام گرفته است و ایرانیان با حفظ دلبستگی‌های گذشته سعی داشته‌اند فرهنگ مدرن را درونی کنند و مخلوطی از فرهنگ ایرانی با ظاهری مدرن به وجود آمده است. لذا فرهنگ سیاسی مدرن، همان مدرنیته ایرانی اطلاق می‌شود و روکشی است نو بر فرهنگ سیاسی سنتی و مذهبی ایران که ویژگی اقتدارگرایانه و دولت‌محور دارد.

رابطه فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی

تاثیر فرهنگ سیاسی بر ساختار سیاسی یا بالعکس و تبیین رابطه میان این دو، هدف اصلی تحقیق است. با توجه به پیچیدگی‌های ارتباط عناصر و مولفه‌های

علوم اجتماعی به یکدیگر، تبیین اینکه یکی از دو حوزه فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی بطور مطلق به دیگری وابسته است بسیار دشوار می‌باشد و معمولاً پژوهشگران رابطه دوسویه بین این دو حوزه را بیان می‌کنند ولی در خصوص اصالت یافتن هر حوزه یا تبیین اینکه تاثیرگذاری کدامیک بر دیگری بیشتر و اساسی‌تر است سه دیدگاه مختلف وجود دارد (هنری لطیف پور، ۱۳۷۹: ۵۵).

دیدگاه فرهنگ‌گرا: برخی از پژوهشگران با تاکید بر نقش تعیین کننده فرهنگ سیاسی نسبت به ساختار سیاسی بر این عقیده‌اند که ساخت سیاسی، مظلوفی است که شکل و شمایل آن را ظرفی به نام فرهنگ سیاسی پدید آورده است. از این دیدگاه، نوع و ترکیب ساختار سیاسی دقیقاً برآمده از فرهنگ سیاسی آن جامعه است و ساختارهای متفاوت در کشورها نشان از فرهنگ‌های سیاسی متفاوت دارد. لذا بروز تحول و دگرگونی در فرهنگ بسرعت در ساختار سیاسی بروز می‌کند و چنانچه بحرانی در فرهنگ جامعه بوجود آید موجب بهم‌ریختن ساختار سیاسی آن جامعه می‌شود و فرهنگ سیاسی اساس و بنیان ساختار سیاسی است. در این رهیافت می‌توان گفت اصولاً فرهنگ بستر کلیه ساختارهای حقوقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را شکل داده و نگرش‌ها و سمت‌گیری‌ها به سیاست و حتی به طور دقیقتر ارزش‌ها و اعتقادات جامعه نسبت به هستی، انسان و حاکمان، نقش اساسی و عمده‌ای در رفتار سیاسی و سامان سیاسی دارد.

دیدگاه ساختارگرا: برخلاف دیدگاه اول، در این دیدگاه اعتقاد بر آن است که ساختار سیاسی نقش تعیین کننده و عامل شکل‌دهی ارزش‌های جامعه و فرهنگ سیاسی را داراست، یعنی اصالت و تقدم را به ساخت قدرت می‌دهد. شکل افراطی این دیدگاه، نظریه مارکسیسم درباره فرهنگ سیاسی است که اقتصاد را زیربنا دانسته و فرهنگ را روبنا تلقی می‌کند. به بیانی دیگر فرهنگ سیاسی، محصول همیاری طبقات حاکم برای تحمیل ارزش‌های خود به طبقات



پایین تر بوده و دارای نقش ثانویه می‌باشد. البته نظام و ساختار سیاسی و طبقه حاکم به نوبه خود انعکاسی از روابط اقتصادی موجود در جامعه است (قوام، ۱۳۷۳: ۷۸). در واقع از نظر این دیدگاه، حاکمان جامعه برای استمرار حکومت و افزایش مشروعیت، ایدئولوژی خاص خود را از طریق ابزارهایی چون نخبگان سیاسی، آموزش، احزاب دولتی و رسانه‌ها تکثیر و ترویج می‌دهند (میری، ۱۳۸۹: ۴۱) و در درازمدت این رویه در ذهنیت جامعه رسوخ کرده و به عنوان بخشی از فرهنگ سیاسی پایدار می‌شود. یعنی جامعه‌پذیری سیاسی جامعه با هدایت و کنترل دولت انجام می‌شود. ضرب‌المثل «الناس علی دین ملوکهم» گواه این دیدگاه است.

دیدگاه تلفیقی (تعامل فرهنگ و ساختار): در این دیدگاه که تلفیقی از دو دیدگاه فرهنگ‌گرا و ساخت‌گرا است، بین فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی رابطه‌ای دوسویه و به نسبت یکسان قائل است که هر دو یکدیگر را قوام می‌بخشند. در این نگاه تعاملی در عین حال که فرهنگ بستر و زمینه همه تغییر و تحولات و جهت‌گیری‌های رفتار انسان می‌باشد، نظام سیاسی نیز با بهره‌گیری از قدرت و سازوکارهای جامعه‌پذیری، نقش عمده‌ای در تقویت و تثبیت فرهنگ سیاسی متناسب با خود دارد. بنابراین رابطه این دو حوزه دو طرفه و تعاملی است. این پژوهش نیز از دیدگاه تلفیقی در جهت تبیین اهداف تحقیق بهره برده است.

مولفه‌های سنتی فرهنگ سیاسی

ملت‌ها دارای ویژگی‌های رفتاری مخصوص به خود هستند که به آن خصلت جمعی، روح ملی یا منش ملی می‌گویند و این خلیقات و خصلت‌ها ریشه در گذشته، تحولات تاریخی و جغرافیای آن مرز و بوم دارد (بازرگان، ۱۳۴۳: ۸). ایرانیان نیز دارای خصلت‌های ملی و جمعی ویژه‌ای هستند که با وجود تغییرات بنیادین در سبک زندگی در عصر ارتباطات، جامعه ایران نتوانسته از رسوبات

ذهنی فرهنگ سنتی خود جدا شود و بخشی از فرهنگ ایرانیان بر اساس سنت‌های گذشته تداوم یافته است. عناصر ریشه‌دار فرهنگ سیاسی که بر دولت‌گرایی تاثیر دارند فراوانند، در این بخش مولفه‌هایی چون اقتدارگرایی، بی‌اعتمادی سیاسی و خودمداری که ویژگی‌های روانشناختی جامعه است و به نظر نگارنده برجسته هستند بعنوان عناصر سنتی فرهنگ سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد.

اقتدارگرایی

رابطه طولی و تمرکز قدرت، استبداد، خودکامگی و سلسه‌مراتبی دائمی در ساختار سیاسی موجب رسوب ذهنیت اقتدارگرایی شده است. «حوزه سیاست و قدرت در ایران طی قرن‌ها بر اساس سرکوب و ظلم و کشتار، بی‌رحمی، حذف و نابودی کامل رقیب شکل گرفته است. ایرانیان روش، ساختار و منطق دیگری جز آداب فوق برای مدیریت جامعه و سیاست و اقتصاد نیاموخته‌اند. در واقع به لحاظ نظری آنچه که مجموعه شئون زندگی ایرانیان را تشکیل می‌داده، نظام و منطق اقتدارگرایی بوده که وسعت و عمق آن تا به حدی جدی بوده که شاید بتوانیم نفوذ آن را در طبع و رفتار ایرانی در سطح ژنتیک ردیابی کنیم» (سریع القلم، ۱۳۷۸: ۲۶). تداوم فرهنگ سیاسی اقتدارگرا در تاریخ ایران لاجرم موجب تثبیت شخصیت اقتدارگرا در جامعه شده است. شخصیت اقتدارگرا رشد یافته و مفتون فرهنگ استبداد است و در فضای دوگانه تبعیت و آمریت رشد می‌یابد. «از منظر روانشناختی، اقتدارگرایی متضمن آمادگی روانی جهت پذیرش محض دستور مافوق و همچنین انتظار پذیرش محض از جانب زیردست است» (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۵۰). بنابراین از منظر روانشناختی، شخصیت اقتدارگرا همزمان دارای دو ویژگی متضاد است، یکی حس سلطه‌طلبی و فرمانروایی و دیگری تسلیم‌پذیری و فرمانبرداری. ساخت عمودی قدرت در شکل‌گیری این تیپ شخصیت نقش مؤثری دارد. شخصیت اقتدارگرا به واسطه انقیاد در مقابل

فرمان و اوامر بالادست چاره‌ای جز فشار و ظلم به زیردستان و ضعفا، جهت گریز از عقده حقارت ندارد و به طور ناخودآگاه آمریت و تحقیر فرودستان در جامعه ترویج می‌شود. چون در فرهنگ اقتدارگرا همه گره‌ها و مشکلات به دست فرد بالادستی و در نهایت رأس هرم قدرت باز خواهد شد. شخصیت اقتدارگرا برای کسب قدرت و عزت به قدرت برتر نزدیک می‌شود و موفقیت خود را در این تقرب می‌یابد. احساس نیاز به عزت در شخصیت اقتدارگرا موجب می‌شود قدرت سیاسی ستایش شده و تقدس یابد. گرچه ممکن است برخی از روشنفکران این گونه ویژگی‌های شخصیتی و الگوهای رفتاری را پنهان نمایند اما زمانی که رابطه قدرت ایجاد می‌شود واقعیت‌های رفتاری آنان به نمایش درمی‌آید (Horkheimer, 1972: 25).

با این توصیف؛ نظام اقتدارگرا به دنبال تبعیت و سرسپردگی افراد می‌باشد، در مقابل شخصیت اقتدارگرا نیز شیفته و مفتون برقراری ساختار اقتدارگرا است و رابطه بازتولید متقابل بین این دو برقرار است. نظام اقتدارگرا چه از نوع سنتی یا مدرن آن دارای ویژگی‌هایی چون فردمحوری، کسب منافع با وفاداری و تملق، پنهان‌کاری و دیگرنمایی، یکسان‌سازی عقیدتی، تفوق سیاست بر اقتصاد و فرهنگ، ذره‌ذره شدن و جامعه جزیره‌ای، نظام حذف و خشونت و فقدان تحمل است.

بدین‌سان در دوره جمهوری اسلامی با تحول در روبناها و تغییر سبک زندگی کماکان در ذهنیت ایرانیان خصلت‌های پدرسالاری و اقتدارگرایی پایدار است. در واقع به صورت نامحسوس، فرهنگ اقتدارگرایی در جمهوری اسلامی تداوم یافته است زیرا در اندیشه هر ایرانی، منصب حکومتی برای افراد جایگاه اجتماعی، اعتبار، ثروت و قدرت به‌مراه خواهد آورد و به همین علت رقابت شدیدی بین دولتمردان برای تصاحب مناصب بالاتر وجود دارد و هیچ‌گاه حکومتداری سیستمی نشده و فردمحور باقی مانده است. لذا شخصیت اقتدارگرا در بدنه مدیریتی دولت به شکل انبوه قرار گرفته، بقاء، دوام و پایداری خود را



ماندن در دولت و گسترش بیشتر دولت می‌داند و گستردگی دولت با توجیهاات کارشناسی و قانونی شکل رسمی می‌گیرد و از طرف توده هم فرهنگ اقتدارگرایی موجب سرسپردگی به قدرت برتر، ارتزاق و دولت‌گرایی شده است. در واقع در این فرهنگ، دولت برای توده نقش پدري پرمسئولیت را دارد که هم بزرگ است و ترسناک، هم نان‌آور است و هم اختلافات را حل می‌کند و قدرت فائقه و آمریت دارد و لزوما باید از آن تبعیت کرد.

نکته دیگر در فرهنگ اقتدارگرایی، عدم شکل‌گیری فرهنگ نقد و گفتگو در نتیجه فقدان تفاهم و مدارا است و همیشه حل و فصل اختلافات با حذف و خشونت است. با توجه به کشمکش‌های جدی بین گفتمان‌های اصلی درون انقلاب (مذهبی، ملی و مدرن)، در مقاطعی اختلافات و درگیری‌ها بین نیروها موجب حذف و به حاشیه رفتن بعضی از آنها گشته است در نتیجه این کشمکش‌ها موجب برآمدن دولتی متمرکز، فراگیر و امنیتی جهت جلوگیری از بحران بوده است. لذا شکل حکومت که ابتدا بصورت پارلمانی بوده و رویکردی تکتگررا داشت با روند تحولات در سال ۶۸ شکل اقتدارگرایانه و ریاستی به خود گرفته است. با مذاقه در کنش‌های نظام سیاسی شاهد تداوم فرهنگ اقتدارگرایی در جمهوری اسلامی هستیم. یکتانگری و عدم تحمل در بین نخبگان سیاسی از بدیهیات فرهنگ اقتدارگرایی است. در این فرهنگ برای ترویج ایدئولوژی حاکمیت، همسوسازی و یکسان‌سازی، شکل‌گیری ساختار سیاسی متمرکز و بزرگ ضرورت می‌یابد و حکومت هزینه‌های گزافی برای اجرای این اهداف می‌پردازد. بدینسان ثمره فرهنگ اقتدارگرایی گستردگی و فراگیری دولت است.

بی‌اعتمادی سیاسی

«اعتماد سیاسی حالتی ذهنی است که بر مبنای آن فرد در حیات مدنی خویش، تعاون، مدارا و همکاری با دیگران را احساس می‌کند. اعتماد سیاسی خود



ترکیب یافته از چندین اعتماد است: الف - اعتماد به قواعد بازی؛ ب - اعتماد به رقبای سیاسی؛ پ - کاهش هزینه سیاسی» (رزاقی، ۱۳۸۸: ۲۰۸). بنابراین اعتماد سیاسی به عنوان یکی از مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای در روابط بین افراد در رقابت‌های سیاسی و یا بین جامعه و نهادهای سیاسی معنا پیدا می‌کند و باید به آن اهمیت داد. اعتماد سیاسی در واقع بخش معنوی از زندگی سیاسی را تشکیل می‌دهد که ریشه در اعتماد اجتماعی دارد و ضعف اعتماد در حیات سیاسی، بی‌اعتمادی سیاسی را به همراه خواهد داشت. از منظر تاریخی، ریشه‌شناسی بی‌اعتمادی سیاسی در ایران را در مولفه‌هایی چون سبک زندگی اجتماعی، تاریخ و جغرافیای پرآشوب ایران، استبداد و کشمکش نخبگان و شکاف اجتماعی می‌توان یافت.

سبک زندگی روستایی و ایلی و کمبود منابع، کم‌آبی، خشکسالی‌های مداوم و فقر، پراکندگی و عدم شکل‌گیری رابطه پایدار در فعالیت‌های تجاری و اقتصادی می‌تواند از اثرات مادی شکل‌گیری بی‌اعتمادی در رابطه اجتماعی جامعه سنتی ایران باشد (قاضی مرادی، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

یکی دیگر از ریشه‌های بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی ایران را می‌توان شرایط اقلیمی و تاریخ و جغرافیای پرآشوب ایران دانست. ایران بخاطر واقع شدن در خاورمیانه و دسترسی به آب‌های آزاد و منطقه غنی اورآسیا، شاهراه ارتباطی در مسیر شرق به غرب، به جهت ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک همیشه مورد تهاجم و نفوذ قدرت‌های خارجی و استعماری بوده است، تاخت و تازها در تاریخ ایران ذهنیت مردم را همیشه نا ایمن و هراسناک کرده است، هجوم، قتل و غارت چه از حاکمان مستبد و جنگ‌های بین اقوام و ایلات بر سر قدرت و چه تهاجم خارجی از سوی یونانیان، اعراب و مغول‌ها تا جنگ تحمیلی دوره کنونی همه نشان از ناآرامی و تنش و آشوب دارد و فرهنگ ایرانیان در این فضای پرآشوب و ناامن ساخته و پرداخته شده است. «شرایط ناامن وضعیتی طبیعی یا اجتماعی است که زندگی و علائق فردی یا جمعی را تهدید و آسیب می‌زند یا

موجب محرومیت شکست در دستیابی به آرزوهای آنان می‌گردد» (پیمان، ۱۳۹۰: ۳۱). در واقع مشکل کمیابی امنیت، علت پایداری دو مشکل بزرگ ایرانیان یعنی ناامنی و نایمنی است. ذهنیتی هراس‌آلود و نایمن شکل گرفته که نسبت به همه چیز و همه کس بی‌اعتماد است.

کشمکش بین نخبگان از دیگر دلایل مولفه بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی ایرانیان است. در ایران بجای گردش نخبگان بیشتر کشمکش و نزاع در بین نخبگان غالب بوده است و عدم وجود قانون و رعایت نکردن قاعده بازی در بین نخبگان سیاسی، خشن‌ترین نوع حکومت و شقاوت و نخبه‌کشی را در تاریخ رقم زده است. از نظر زونیس، بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به همه و بویژه عدم صداقت دولتمردان به یکدیگر و نداشتن استقلال در تصمیم‌گیری مانع بزرگ در راه توسعه سیاسی است. وی در تحقیقات خود نشان می‌دهد که الیت سیاسی ایرانی هرچه فعالیت بیشتر باشند کمتر احساس امنیت می‌کنند و به همین ترتیب هرچه قدرتمندتر باشند کمتر متعهد خواهند بود، توده مردم نیز به مناسبت‌های مختلف همین رفتار الیت حاکم را (بی‌اعتمادی - مسئولیت‌گریزی - فرصت‌طلبی و تزویر) از خود نشان می‌دهند (Zonis, 1971: 366). بدین ترتیب ضعف اعتماد و بدگمانی یکی از رفتارهای حاکم نخبگان سیاسی بوده که به سطح جامعه نیز گسترش یافته است و بخشی از خلیقات ایرانیان می‌باشد.

عصر دیگر در رشد فرهنگ بی‌اعتمادی تکثر و گوناگونی شکاف‌های اجتماعی است. چندپارگی‌های قومی و نژادی در نواحی مختلف به‌مراه تعارضات بین نسلی در عصر ارتباطات و سبک جدید زندگی، موجب تفاوت‌ها و تضادهای متکثر در جامعه شده و بی‌اعتمادی بین گروه‌های اجتماعی را افزایش داده است. «علاوه بر ساخت قدرت سیاسی شکاف‌های اجتماعی در ایران نیز موجد فرهنگ سیاسی بدبینی و بی‌اعتمادی بوده‌اند، طبعاً شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی به عدم تفاهم و یا سوء تفاهم میان گروه‌های اجتماعی مختلف انجامیده و بدبینی و بی‌اعتمادی سیاسی و اجتماعی را تقویت کرده و از این رو مانعی عمده‌ای بر سر



راه اعتماد سیاسی گشته است» (رزاقی، ۱۳۸۸: ۱۸). از نگاهی دیگر، مقوله دین و اختلاف بین مذاهب اهل تسنن و تشیع و یکتانگری در شیوه حکمرانی، بی‌اعتمادی بین نخبگان دینی را تشدید کرده و ضعف اعتماد را به همراه دارد. به همین دلیل در تاریخ ایران همیشه ساختار سیاسی، اقتدارگرا و قهری و متمرکز است چون با کاهش تمرکز و قدرت حکومت، بلافاصله هرج و مرج فراگیر شده و حکومت سقوط کرده است. بی‌اعتمادی موجود در فرهنگ ایرانیان اجازه نداده دولتی ضعیف یا فدرال بطور طولانی مدت تشکیل شود لذا دولت‌ها یا قوی هستند یا سقوط می‌کنند. در دوره کنونی نیز بی‌اعتمادی بین گروه‌های سیاسی پس از پیروزی انقلاب نمایان شد و اعلام خودمختاری «گروه‌های فدایی خلق» در شمال، جنوب و غرب، همچنین عدم مدارا بین گروه‌ها و احزاب داخلی، انقلاب را با بحران امنیت روبرو کرد و منجر شد حفظ نظام سیاسی اولویت اول نخبگان اجرایی قرار گیرد (فوزی، ۱۳۸۷: ۵۵۶-۴۵۷). لذا استمرار فرهنگ بی‌اعتمادی موجب گستردگی دولتی متمرکز و امنیتی گردیده است. بی‌اعتمادی سیاسی موجب عدم واگذاری قدرت به مناطق و نواحی شده، همچنین بی‌اعتمادی مانع اطمینان دولت از واگذاری امور به مردم است. مسئولیت توسعه همیشه بدوش دولت است و بدین جهت بی‌اعتمادی عامل تصدی‌گری و پیمانکار شدن دولت در اکثر امور شده است. تنوع، تضاد و بی‌اعتمادی، چالشی بزرگ برای حکومت است و مسئولیت کنترل و هدایت‌گری دولت را مضاعف ساخته، حجیم شدن و گستردگی حکومت را به‌همراه دارد.

خودمداری

«گرایش انسان به زندگی در قلمرو رفع نیازها و تحقق منافع و مصالح شخصی و خصوصی بی‌واسطه آنی و فوری به عنوان تعریف خودمداری ارائه می‌شود. در این تعریف نیازها، منافع و مصالح شامل هر دو دسته مادی و معنوی هستند»

(قاضی مرادی، ۱۳۷۸: ۱۹). خودمداری چنانکه مترادف خودکامگی و خودمحوری بیان شده است از عادات روانی و اجتماعی است و به عنوان رفتار و اندیشه‌ای که به منافع و مصالح یا نیازهای شخصی خود اصالت می‌دهد بیان می‌شود. در واقع می‌توان نوعی از فردگرایی منفی و افراطی دانست که فرد در تمامی امور زندگی، کسب منافع و نیازهای شخصی را به همه چیز اولویت می‌دهد، به همین سبب این ویژگی او را نسبت به دیگر امور حوزه عمومی بی‌اعتنا می‌کند. «در واقع خودمداری متناظر با مفهوم استغراق در (من بودگی) و یا انسان در خود می‌باشد. انسان خودمدار تا حد (انسان برای خود) اعتلا نیافته است، می‌توان گفت مرحله یا سطح من‌بودگی استقرار در شرایط شخصی کردن جهان است. انسان خودمدار شخصیت خاص است، فاقد هویت فردی و اجتماعی» (قاضی مرادی، ۱۳۷۸: ۳۱). «چنین رفتاری در میان ایرانیان تا حدود زیادی ناشی از محیط فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان است، محیطی که عموماً غیرقابل اعتماد، اطمینان و ناامن و سرشار از ابهام است» (وثوقی، ۱۳۸۵: ۳۱۷). خودمداری همانند دو مولفه اقتدارگرایی و بی‌اعتمادی از گذشته به ارث رسیده است.

عنصری از فرهنگ خودمداری که موجب گستردگی دولت می‌شوند را می‌توان کسب منفعت، رانت و ارتزاق از دولت همچنین ضعف جامعه مدنی و خودمداری نخبگان، تکلیف‌گرایی و نقض فرایند تحدید دولت برشمرد. نخبگان اجرایی در ایران تحت تاثیر فرهنگ خودمداری، خودمحور و قبیله‌گرا هستند و تلاش در جهت کسب منافع شخصی و قبیله‌ای توسط این افراد از مجاری قانونی موجب تحکیم دخالت دولت در اقتصاد است و تصدی‌گری بیشتر دولت را تقویت می‌کند. فرایندی که موجب تحدید دولت و عقب راندن مرزهای دولت می‌شود از جامعه مدنی و افرادی با ذهنیتی خلاق و خودآگاه صورت می‌پذیرد. در فرهنگ خودمداری، نخبگان غرق منافع شخصی خویش‌اند و خودآگاه شدن جامعه را به زیان مصالح و آینده خویش می‌بینند. لذا خودآگاهی



طبقات از حقوق و تکالیف خود شکل نگرفته افراد رشد نمی‌کنند و در ذهنیت بسته و سترونی باقی می‌مانند. جامعه در همه حالات منتظر مشخص شدن تکلیف خود از سوی دولت است و جامعه نه تنها قوی و مستقل و خلاق نمی‌شود بلکه تکلیف‌گرا است و افراد در بی‌معنایی و بی‌خویشنی سیاسی مانده، مفتون ایدئولوژی دولت‌اند و قدرت تصمیم‌سازی، هدایت و کنترل دولت را ندارد. با توجه به تاثیر ویژگی‌های فرهنگ خودمداری در جمهوری اسلامی در دوره پس از جنگ و تثبیت انقلاب؛ هنگامی که زمانه راحتی و فراغت آغاز شد با فروکش کردن شور و شوق انقلابی، نظام ارزشی جامعه تغییر کرده، فرهنگ خودمداری گسترش می‌یابد که نتیجه آن رشد افراد منفعل، منفعت‌طلب و غیرخلاق است. در این شرایط، کنترل و تحدید دولت نه تنها از سوی جامعه نیست بالعکس استغراق افراد در منافع شخصی و تمایل به ارتزاق بیشتر از دولت، دولتی بزرگ و فربه بوجود آورده است.

مولفه‌های مذهبی فرهنگ سیاسی

جامعه ایرانی به لحاظ تاریخی، جامعه‌ای مذهبی و خداپرست بوده است. چون ارتباط تنگاتنگی بین دین و سبک زندگی ایلی وجود داشته به همین لحاظ حاکمیت سیاسی جهت کسب مشروعیت همیشه از این ویژگی جامعه بهره برده است. دین و مذهب در ایران نقش اصلی را در تغییر یا تثبیت نگرش‌ها به حوزه سیاست و حکومت داشته است. در دوره پهلوی اگرچه از نفوذ سنتی روحانیون در سیاست کاسته شد ولی جامعه ایران به سبب تکلیف‌گرایی و پیروی از فرهنگ اجتهاد و تقلید با روحانیت همراهی می‌کرد، به همین سبب در پیروزی انقلاب اسلامی نقش روحانیون و رهبری آیت الله خمینی به عنوان مرجع شیعیان و وحدت‌بخش گروه‌های مبارز، برجسته و اساسی است. جمهوری اسلامی بر مبانی اسلام سیاسی و نظریات فقهی مذهب شیعه بنا شده است. امامت، حداکثرگرایی، امر به معروف و نهی از منکر، مولفه‌های مذهبی

تاثیرگذار در فرهنگ سیاسی معاصر ایران است.

الف- اصل امامت

«امامت در اندیشه شیعه ریاستی است که دو وجه دین و دنیا را به یکسان شامل می‌شود. جامعه شیعه جامعه‌ای واحد با امام واحد است که دوگانه دین و دنیا را در بر می‌گیرد» (فیرحی، ۱۳۹۲: ۲۵۰). از نظر شیعه امامیه، همان استدلال و شرایطی که مبنای فرستادن رسول توسط خداوند است پس از پیامبر نیز برای جانشینان وی که امامان معصوم هستند برقرار است، یعنی بر اساس قاعده لطف خداوند هیچگاه بندگان را بی‌ولی و بلا تکلیف نمی‌سازد و همیشه جهان به واسطه وجود ولی الله برمدار خود می‌چرخد و امام واسطه فیض از طرف خداوند بر بندگان است. «براساس نظریه امامت، امام معصوم منصوب الهی برای هدایت و رهبری اجتماع مسلمین بعد از پیامبر است. طبق این رأی، امام دارای اقتدار فرهومن و فراگیر است که رهبری سیاسی - دینی جامعه‌اش را به طور توأمان داراست» (شجاعی زند، ۱۳۸۶: ۶۲). از قرن چهارم تاکنون شیعیان از نعمت حضور امام محروم هستند که دوران غیبت نامیده می‌شود در تاریخ تشیع، امر امامت در زمان غیبت با استیلاهای علمای اصولی و ورودشان در رهبری و اداره امور مسلمین ادامه یافته و نهایتاً به دست گرفتن قدرت سیاسی توسط فقها و سلطه دین بر سیاست و تشکیل حکومت اسلامی منجر شده است. «شیخ مفید از علمای عقل‌گرا در کتاب المقنعه می‌گوید: اما اقامه حدود از وظایف رهبری اسلامی است که از جانب خداوند تعیین شده باشند و آنان نیز ائمه هدی از آل محمد (ص) می‌باشند. چنانکه امرا و حکامی که این بزرگواران نصب کرده باشند نیز جزء سلاطین حقیقی اسلام محسوب می‌شوند و در زمان غیبت آن بزرگواران اقامه حدود را برعهده فقهای شیعه گذاشته‌اند که در صورت امکان آن را پیاده کنند» (باقری، ۱۳۸۴: ۴۶۶).

علمای شیعه نظریه‌های مختلفی چون انتصاب، شورا، انتخاب و نظارت در باب

حدود و شرایط ولایت فقیهان بر جامعه در عصر غیبت بیان کرده‌اند و جمهوری اسلامی بر پایه نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیهان تأسیس شده است. «نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیهان، نظریه ابتکاری امام خمینی است. طبق این نظریه ولایت فقیه مربوط به امور حسبیه به مفهوم مضیق آن و یا محدود به ولایت در قضاوت و یا اجرای احکام قضایی و حدود الهی نیست بلکه عمومیت دارد و منظور از اطلاق ولایت شمول ولایت نسبت به همه اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) است» (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۳۱). لذا با توجه به گستره سیاست در دوره مدرن و تاثیر دولت در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی، تاثیر اصل امامت در فرهنگ سیاسی شیعه در گسترده‌گی دولت دینی را می‌توان در مقولاتی چون تسری نخبه‌گرایی در اصل امامت بر نظریه ولایت فقهی (در مقابل نظریه شورا)، همچنین بازسازی نظریه نصب و تاثیر فراگیری اختیارات ولی فقیه مورد بررسی قرار داد. در اصل امامت همانگونه که بیان شد شخص امام منصوب خداوند است و ریاست وی دین و دنیای مردم را در برمی‌گیرد. طبق تجربه زیسته جامعه شیعی، مردم در تمامی امور مادی و معنوی وابسته به امام معصوم یا منصوبین وی هستند و این اصل نخبه‌گرا بودن فرهنگ سیاسی شیعه را نشان می‌دهد. لذا در زمان غیبت، نظریه ولایت فقیه اگرچه می‌تواند با استفاده از متونی که به شورا و مشورت اشاره دارد تکثرگرا و جمع‌گرا باشد و ساختارهای سنتی را بازبایی و اصلاح کند ولی از نخبه‌گرایی مکنون در فرهنگ سیاسی شیعه تاثیر یافته و بیشتر به فردمحوری متمایل است تا تکثر و شورا. بنابراین با تأسیس دولت دینی در دوره کنونی از تمامی نگرش‌ها، تعاملات و نمادهای تاریخی که در جامعه سنتی شیعه پدید آمده و بخشی از فرهنگ سیاسی شیعه می‌باشد الگوگیری می‌شود. یکی از این الگوها رابطه عاطفی بین نخبگان سیاسی و مردم است که نگرش احساسی در فقدان نگرشی عقلانی نسبت به سیاست وجود دارد و شرایط بروز پوپولیسم و دولت‌گرایی را مهیا خواهد کرد. «مردم بر اساس اعتقاد به امامت و تداوم آن در شکل نظام ولایت فقیه، رهبری



فقیه جامع الشرایط را مبین از یک ایدئولوگ پذیرا هستند و قدرت و نفوذ معنوی فقیه در حد مرجع تقلید به معنای حکومت بر دلهاست و اطاعت در کلیه شئون زندگی بر این اساس است که فتوای او همان حکم خداست و پیروی از ولی فقیه همان اطاعت از فرمان امام و در نهایت اطاعت رسول خداست» (محمدی، ۱۳۸۱: ۲۵۷). در نتیجه، نگرش‌های احساسی و ارزشی در این فرهنگ بخصوص این همانی‌ها از سوی توده و نخبگان به شکل‌گیری دولتی مقدس که خود را در برابر دین و دنیای جامعه مسئول می‌داند منجر شده است.

فقه‌های تاثیرگذار طرفدار نظریه نصب بعد از آیت الله خمینی (جوادی آملی، مومن و مصباح یزدی) بیشترین اختیارات و قلمرو حاکمیتی را برای ولی فقیه بازسازی کرده‌اند (فیرحی، ۱۳۹۴: ۴۷۷-۴۲۴). با توجه به منزوی شدن نظریه‌های (انتخاب و نظارت) فقیه، طرفداران نظریه نصب نیز حکومتداری حداکثری و اقتدارگرا را ارائه می‌دهند و این اندیشه نقش مهمی در شکل‌گیری ساختار سیاسی وسیع و گسترش همه‌جانبه دولت دینی دارد. بنابراین با توجه به بازسازی نظریه نصب و رشد اختیارات فقیه در راس دولت دینی، در جمهوری اسلامی فراگیری و گسترش دولت در تمامی زمینه‌ها مشروع بوده و حتی تقدس یافته، دولتی شدن بیشینه صنایع، کشاورزی، بازرگانی و بانک‌ها را به‌مراه داشته است و به دولت دینی بعنوان منشا خیررسانی و بنیاد بزرگ خیریه نگریسته می‌شود. لذا نهادها و موسسات فراوانی در امور فرهنگی همانند سازمان تبلیغات اسلامی، شورای سیاستگذاری ائمه جمعه، نهاد نمایندگی ولی فقیه در مراکز دولتی، مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی انتفاعی تحت نظارت رهبری، موسسات پژوهشی مرتبط با حوزه علمیه همچنین در زمینه صنعت، نفت و کشاورزی بنگاه‌های عظیم دولتی که بخش بزرگی از اقتصاد دولتی را شامل می‌شوند، تحت فرمان ولی فقیه تاسیس شده و فعالیت می‌کنند.



ب- اندیشه حداکثرگرایی

در بین عالمان دین و نواندیشان دینی دو نظریه متفاوت در خصوص میزان اعتبار فقه سیاسی یا تأثیر و دخالت دین در امور زندگی مسلمان مطرح است. دیدگاه حداقلی که با توجه به مدرن شدن دنیای کنونی و رشد علم و تجربه، نقش دین در زندگی را به حداقل می‌رساند و اکثر امور را به عقل و علم واگذار می‌کند و دیدگاه حداکثری که بر اساس سنت گذشته دین را کامل و جامع و برای همه دوران‌ها می‌داند و معتقد است دین برای همه امور شخصی، عمومی و سیاسی مسلمانان برنامه دارد و نقش کامل و جامعی را ایفا خواهد کرد. برخی فقیهان (حداکثری‌ها) با این پیش‌فرض که شریعت برای هر موضوعی حکمی دارد فقه را پاسخگوی تمام نیازهای بشر و خود را مستغنی از دیگر علوم می‌دیدند. «عقل بشر از دیدگاه رویکرد حداکثری ناپسند است، از این دیدگاه انسان موجودی غایت‌مدار، مرکب از جسم و روح، دارای دو نوع نیازهای مادی و روحی یا معنوی است و کمال او در تأمین نیازهای اخروی ریشه دارد. از سوی دیگر عقل آدمی به تنهایی قادر به شناخت نیازهای روحی و متعالی خود و تأمین آنها نیست و از این‌رو نیاز به راهنما دارد» (حقیقت، ۱۳۸۷: ۲۴). نماینده این رویکرد افرادی چون امام خمینی، جوادی آملی و مصباح یزدی می‌باشند. از این‌رو تأسیس حکومت به عنوان ابزاری برای اجرای شریعت از ابعاد و شئون فقیه است.

فقه سیاسی فرآیندی از انزوا و تقیه شیعیان با نظریه حداقلی ولایت فقهی (امور حسبه) در دوره‌های پیشین تا نظریه حداکثری ولایت مطلقه فقیه در عصر جمهوری اسلامی را طی کرده است. دولت جمهوری اسلامی به عنوان ساختار سیاسی مستقر که سعی در تمدن‌سازی دارد بازتولید فرهنگ سیاسی بر مبنای حداکثرگرایی است که در این نگاه دین، جامع و کامل و برای همه دوران‌هاست و باید در همه امور و همه جوامع گسترش یابد و این امر مهم با دولت دینی که



در راس آن فقیه جامع الشرایط منصوب است تحقق می‌یابد. در این دیدگاه، دولت دینی مسئول سعادت و هدایت افراد جامعه است و تلاش دارد با تاسیس نهادهای مختلف فرهنگی و صرف هزینه‌های مالی به آموزه‌های دین و ایدئولوژی حکومت دینی جامع عمل بپوشاند. بنابراین گسترش دین و تفکر شیعه با گسترش دولت همسو و مشروع می‌گردد و اندیشه حداکثرگرایی متضمن گستردگی دولت است.

امر به معروف و نهی از منکر

«علی‌رغم جایگاه مهم امر به معروف و نهی از منکر در نصوص و معارف اسلامی از یک طرف، و نیز زندگی سیاسی مدینه النبی و خلافت مدینه از طرف دیگر، به دلیل تحولات ساختاری ایجاد شده در دولت اسلامی، این دو اصل ضروری دین هرگز نتوانستند در هیات تالیفی دانش سیاسی اسلام در دوره میانه، موقعیت مهمی احراز نمایند. چون فرهنگ سیاسی شیعه نیز از استقرار صفویه تاکنون، به گونه‌ای تحت تاثیر و حتی استمرار این فرهنگ و دانش است، هنوز هم نتوانسته‌ایم امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک نهاد مستقل خارج از دولت، در مجموعه فرهنگ انقلابی خود لحاظ نماییم» (فیرحی، ۱۳۸۸: ۱۹).

در اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی آمده است: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت، شرایط و حدود و کیفیت آن را قانون معین می‌کند» (منصور، ۱۳۹۴: ۳۲).

بر این اساس، فریضه امر به معروف و نهی از منکر از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در جهت زدودن مظاهر غیر اسلامی مورد توجه همگان قرار گرفته و طی سالیان گذشته نهادهای مختلف شبه‌نظامی و فرهنگی متولی این امر بوده‌اند و بیشتر در راستای جلوگیری از مفاسد اخلاقی شهروندان اجرا شده است. همچنین ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر جهت تقویت این کار

تشکیل گردیده و برای ساماندهی به نیروهای مجری، در سال ۱۳۸۹ قانون اجرای امر به معروف و نهی از منکر در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده است. لذا در دوره کنونی بعنوان اهرمی از بالا به پایین در جهت امر و نهی افراد جامعه بکار گرفته شده است و رویه و جهت دیگر آن که می‌تواند از پایین به بالا و ابزاری در خدمت حوزه عمومی و جهت کنترل دولت باشد اعمال نمی‌شود. مولفه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان امری دولتی به افزایش مسئولیت‌ها و اختیارات دولت در مقابل جامعه منجر شده است و گستردگی دولت را تقویت می‌کند. در صورتیکه می‌تواند این مقوله به حوزه عمومی یا جامعه مدنی سپرده شود و نهادی غیردولتی و بی‌طرف مسئول اجرای آن باشد. اندیشه غالب در این مقوله تربیت و مهار شهروندان است که به مسوولیت‌پذیری و بزرگ شدن دولت می‌انجامد چنانچه می‌تواند رویه‌ای دوسویه داشته و به تحدید مرزهای دولت کمک شایانی کند.

مولفه‌های مدرن فرهنگ سیاسی

با ورود مدرنیته جامعه ایرانی به جهت مغلوب شدن «فرهنگ راکد و رنجور» در برابر فرهنگ قوی و مدرن غرب و تغییر در ساختارهای اجتماعی و سیاسی از تعادل سنتی خود خارج شده و به جامعه نامتعادل که بار فرهنگی جدیدی بر آن افزوده شده و مدام در چالش است تبدیل شد (سروش، ۱۳۷۷: ۷۴). امروزه مردم ایران دارای ارزش‌ها، ایستارها و هنجارهای متفاوتی نسبت به آباء و اجداد و پیشینیان خود هستند. نگرش امروزی نسبت به حکومت و سیاست تحول یافته و سطح مشارکت مردم در امور سیاسی گسترده شده است و ساختار اجتماعی و سیاسی آنان نسبت به چند دهه گذشته تغییر چشمگیری دارد. این همه نشان از تغییر فرهنگ سیاسی ایرانیان به جهت مواجهه و تاثیرپذیری از فرهنگ مدرن است. مولفه‌های فرهنگ مدرن که به جامعه ایرانی نفوذ کرده گزینشی هستند یعنی این مولفه‌ها توسط جامعه ایرانی گزینش و درونی‌سازی

یا نفی و طرد شده و این جذب و دفع عناصر مدرنیته در سرشت دولت نقش اساسی ایفا می‌کند. مدرنیته ایرانی با ویژگی‌هایی چون معلق بودن- ایرانی بودن- ایدئولوژیکی- مبهم و سطحی بودن- داوری حق و باطلی- عامل پیشرفت یا عقب‌ماندگی- سیاسی بودن- تقدس‌زدگی و باور به اصل ترقی همراه است (آزاد ارامکی، ۱۳۸۰: ۸۳-۸۰).

الف- لیبرالیسم و گریز از آن

لیبرالیسم همانگونه که از واژه لیبرال برگرفته شده است بر آزادی یا آزادی فرد در مقابل جمع یا دولت تاکید دارد. «آنچه در لیبرالیسم برجسته است سه عنصر کلیدی فرد، عقل و آزادی است که اصل آزادی از ترکیب این دو عنصر (فرد و عقل) که همان داعیه اصلی آموزه لیبرالیسم است حاصل می‌شود» (قادری، ۱۳۸۷: ۲۲). فردگرایی لیبرالیسم بر برجسته کردن فرد از هر رنگ و نژاد و عقیده در برابر جمع و قوام بخشیدن و مساعدت به فرد در مقابل دولت برای مشارکت بیشتر فرد در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی تاکید دارد. اندیشه لیبرالی، عقلگرایی، آزادی‌های اجتماعی، تفکیک قوا، قانون‌گرایی و مدارا، حکومت حدقلی یا مشروط را ترویج می‌کند. لیبرال‌گریزی و نفی آن دلایل گوناگونی دارد، ابتدا اینکه جامعه ایرانی هم به لحاظ پیشینه زندگی اقتدارگرایی ایلی و نظام سلسله‌مراتبی، هیچگاه آزادی و برابری و فردگرایی مثبت را تجربه نکرده است به همین علت از این گفتمان استقبالی نشده است و در دوره معاصر انجمن‌ها و احزاب سیاسی با گرایش لیبرالی حدقل به تعداد یکی تا دو حزب (نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان) خلاصه می‌شوند ولی چه پُر تعدادند احزاب چپ‌گرا و سوسیالیست. دلیل دوم، تقابل نخبگان دینی با مفهوم آزادی و برابری است چنانچه در مباحث دوره مشروطه دیده می‌شود، به استدلال برخی از علمای آن دوره، آزادی و آزادی‌خواهی برابر اباحیگری و لاقیدی خوانده می‌شود که در نزاع بین مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان برجسته است (فیرحی،

۱۳۹۲: ۲۷۴-۲۷۵) و این جدال در دوره‌های بعد نیز ادامه دارد. تداوم لیبرال‌گریزی یا لیبرال‌ستیزی را می‌توان کج‌فهمی یا برداشت‌های ظاهری از آموزه‌های لیبرالیسم دانست که لیبرالیسم را مساوی با الحاد و شرک و آزادی بی‌حد و مرز می‌پندارند. در دوره جمهوری اسلامی نیز برخی عالما یا عامدا با برجسته کردن اومانیزم دچار این همانی با خداناباوری و اباحیگری می‌شوند و با همین استدلال لیبرالیسم، مکتبی شیطانی معرفی می‌شود. دلیل سومی که موجب نفی لیبرالیسم شده ضعف علوم انسانی در ایران است؛ چنانچه فضای بحث و نقد علمی در دورانی از تاریخ ایران معاصر همانند مناظره‌های علمای مشروطه و یا در ابتدای انقلاب در همه دوره‌ها برقرار بود و مباحثات علوم انسانی و اندیشه‌ورزی رشد می‌یافت، استدلال‌های فضای علمی از رشد سریع و ایدئولوژیکی گفتمان رقیب یعنی مارکسیسم جلوگیری می‌کرد و از طرفی دیگر زوایای پنهان یا عناصر مثبت گفتمان لیبرالی همچون مدارا، رضایت و عدالت مورد بحث و تبادل نظر نخبگان و دانشگاهیان قرار می‌گرفت و گفتمان لیبرالی فرصت ترویج و درونی‌سازی می‌یافت و اینگونه سریع و متعصبانه نفی نمی‌شد (زیباکلام، ۱۳۹۴: ۳۲). دلیل چهارم که لیبرالیسم در نظر ایرانیان بد جلوه کرده عملکرد دولت‌های غربی است که مدعی لیبرالیسم و سرمایه‌داری بودند و در تاریخ تحولات معاصر ایران حوادث ناگواری چون کودتای ۲۸ مرداد را رقم زده‌اند. در ذهنیت تاریخی ایرانیان، چنین اعمالی توسط حامیان این آموزه ظلم و بدعهدی بوده و فرهنگ لیبرال‌ستیزی را تقویت نموده است. از اینرو لیبرالیسم و لیبرال‌خواهی امر بد و ننگین و همراه با استثمار و غارت کشورهای ضعیف تداعی شده، جذابیتی برای ایرانیان نداشته است و با این نگاه، پهلوی‌ها دست‌نشانده غربی‌ها و طرفدار نظام سرمایه‌داری، لیبرالیسم و دشمن و منفور مردم بودند. دولت حداقلی، بازار آزاد و واگذار کردن امور به جامعه از اصول لیبرالیسم است، گریز از لیبرالیسم موجب شده در ایران اراده جدی مبنی بر کوچک‌سازی دولت، آزادسازی اقتصاد و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی راه به

جایی نبرده و بیشتر بنگاه‌های دولتی به شبه دولتی‌ها واگذار شده است. غنی‌نژاد در این باره می‌گوید: «اتفاقاً رویکردهای اقتصادی انقلاب اسلامی تقریباً مشابه تئوری‌های چپ‌گرایانه اعم از مارکسیسم روسی، چینی یا غیر آن بود. که نتیجه آن استقرار نوعی نظام اقتصاد دولتی، ب اعتمادی به نظام بازار (سرمایه‌داری) و بخش خصوصی و مخالفت با پیوستن به اقتصاد «سرمایه‌داری» جهانی بود که مظهر امپریالیسم به‌شمار می‌آمد. این سوءظن به نظام بازار و بخش خصوصی پس از گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی هنوز هم وجود دارد و موجب پایداری اقتصاد دولتی به انحأ و اشكال متفاوت شده است» (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۳۳۳).

بنابراین تعامل هوشمند و عقلانی با لیبرالیسم و بهره‌گیری از آموزه‌های لیبرالی می‌تواند ظرفیت‌های عظیم نیروی انسانی، منابع مادی و فرصت‌های سرمایه‌گذاری را آزاد کند و با شکل‌گیری دولتی حداقلی، ایران را همانند کشورهای صنعتی و توسعه یافته به پیشرفت و توسعه برساند و نفی آن، کشور را به سوی دولت‌گرایی و افزایش تصدی‌گری دولت هدایت کرده است.

ب- غرب‌ستیزی

یکی دیگر از مولفه‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان در دوره کنونی اندیشه غرب‌ستیزی است که بخش مهمی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و رفتار سیاسی جامعه را تشکیل می‌دهد و از جهتی روند شکل‌گیری آن شبیه و مکمل نفی لیبرالیسم است، یعنی غرب‌ستیزی و طرد لیبرالیسم دو روی یک سکه‌اند. پیشینه غرب‌ستیزی در دوره قاجار در مواجهه ایرانیان با فرهنگ مدرن آغاز شده است. مخالفت اولیه با اندیشه غربی توسط روحانیون و روشنفکران بود که غرب را بعنوان استثمار، استعمار و عامل عقب‌افتادگی و انحطاط جوامع اسلامی می‌دانستند. در دوره پهلوی اول نیز به جهت شکل‌گیری دولت مدرن که برگرفته از تمدن غربی بود و شروع مدرنیزاسیون، با وجود نگرانی از

تحمیل سبک زندگی و فرهنگ غربی، مردم از توسعه و آبادانی و ایجاد امنیت رضایت داشتند و غرب‌گرایی را عامل پیشرفت می‌دانستند ولی در دوره پهلوی دوم با ظهور مارکسیسم در ایران، کودتای ۲۸ مرداد و هم‌پیمانی محمدرضا پهلوی با آمریکا، تفکر غرب‌ستیزی تشدید شد و پس از پیروزی انقلاب شکل جدی‌تر، آرمانی و دولتی به خود گرفت و نهایتاً غرب‌ستیزی برابر با استکبارستیزی و آمریکاستیزی جزء شعارهای اصلی جمهوری اسلامی و فرهنگ سیاسی دوره معاصر تبدیل شد. در فضای ابتدای انقلاب، جلوه غرب آنقدر منفی است که دموکراسی‌خواهی برابر غربزدگی تلقی می‌شود؛ «واقعیت این است که جنبش‌های ضد استبدادی، به ویژه نوع مذهبی آن از دهه بیست تاکنون، در چنان شرایطی تاریخی-استعماری، زاده شده‌اند که مجبور بوده‌اند هویت خود را در غیریت‌سازی با غرب، خصوصاً غرب سرمایه‌داری ببینند. بدین‌سان دو اتفاق مهم در ذهن انسان مسلمان ایرانی رخ داده است، یکی طرد و نفی غرب و دیگری ایجاد این همانی بین غرب استعمارگر و اندیشه تجدد که نهادهای دموکراتیک بخش مهمی از آن است. در نتیجه، اسلام‌گرایی سیاسی معاصر که عکس‌العملی بر دوگانه استبداد-استعمار بود، چهره ضدغربی و لاجرم ضددموکراتیک یافت و در این ساختار و قالب نهادینه شد. با این توضیح ضروری که دموکراسی‌ستیزی این اندیشه نه از مردم‌ستیزی آن، بلکه از غرب‌ستیزی این جنبش ناشی می‌شد» (فیرحی، ۱۳۹۴: ۲۴۸). دلایل تداوم غرب‌ستیزی در دوره معاصر ایران را می‌توان به صورت ذیل بیان کرد: اولین دلیل تضاد شرق و غرب است که در مجموع فقط به رویارویی و تضاد این دو خلاصه می‌شود ولی این تضاد توسط دیدگاه رادیکال و انقلابی و با فرهنگ چپ وارد حیات سیاسی ایران شد و با اقبال زیادی از سوی بسیاری از ایرانیان صرف‌نظر از دیدگاه ایدئولوژیک و جهان‌بینی خاصشان روبرو گردید و جامعه ایران را درگیر یک تضاد فرسایشی کرد، در واقع ایده تضاد با غرب در ذهن‌ها رسوب کرد و پرداخته گردید و تبدیل به ستیز شد (زیباکلام، ۱۳۷۷: ۳۳۶).

دلیل دوم، تداوم غرب‌ستیزی درسازش‌گفتمان‌هاست، اسلام سیاسی با گرایش‌های مارکسیستی ترکیب و بازتولید شده، روشنفکران و گروه‌های اسلامی را با خود همراه کرد و رواج یافت. گفتمان دینی جدید، گفتمانی سیاسی و مدرن بود و بسیاری از ادبیات چپ‌گرایانه را از مارکسیست‌ها به عاریت گرفته بود و از سوی دیگر بکارگیری ادبیات و اصطلاحات چپ‌گرایانه و گفتمان غرب‌ستیزی در برگیرنده یک جور «پز اجتماعی» و نماد روشنفکری هم محسوب می‌شد و مبارزه با سرمایه‌داری و کمک به خلق و فدایی خلق شدن همچون اسطوره‌های آمریکای جنوبی (چگوارا و کاسترو) آمال و آرزوی جوانان مسلمان آن روز بود. تضاد و رویارویی با غرب برای اسلامگرایان هم همانند مارکسیست‌ها در همان مرافعه‌های مخالفت با سرمایه‌داری، غارت و استثمار خلاصه می‌شد. اما با قدرت گرفتن اسلامگرایان رادیکال، ستیز و ضدیت با غرب فراتر از مارکسیست‌ها و صرف نفی و مخالفت با سرمایه‌داری رفت و تضادهای عمیق ارزشی با ابعادی معرفتی، فلسفی، هستی‌شناسانه و تمدنی پیدا کرد (زیباکلام، ۱۳۹۴: ۴۵).

با این توصیف دولت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست داخلی به عنوان مصلح و هدایتگر باید به مسئولیت‌پاکسازی فرهنگ غربی از فرهنگ عمومی جامعه اهتمام داشته و به تجویز و ترویج ستیز با غرب با ایجاد نهادهای آموزشی و فرهنگی به رسالت تعریف شده بپردازد و در سیاست خارجی به ستیز و تقابل با قدرتی بین‌المللی وارد کارزار شده که این ستیز در همه سال‌های پس از پیروزی انقلاب از مناقشات بین‌المللی تا جنگ تحمیلی و انزوای جهانی و تحریم‌های هسته‌ای، مسئولیت‌ها، تعهدات و هزینه‌های زیادی را به دوش دولت گمارده است. فرهنگ مبارزه دائمی با غرب، گسترده‌نگی دولت را مشروعیت می‌بخشد چنانچه اگر اندیشه غرب‌ستیزی نبود دولت اینگونه پرمسئولیت و پرتعهد نبود.



ج- سوسیالیسم گرایی

سوسیالیسم به زبان ساده نوعی نظریه اجتماعی است، سوسیالیسم بر جمع گرایی یا جامعه گرایی در مقابل فردگرایی لیبرالیسم تاکید دارد و بر اساس عدالت و مساوات در پی ساماندهی اجتماع به شکل مطلوب است (قادری، ۱۳۸۷: ۷۴-۶۴). ویژگی آموزه سوسیالیسم، تمرکزگرایی و بزرگ شدن نهاد دولت است. چون یکسان سازی و توزیع عادلانه ثروت مسلماً نیاز به نیروی برتر با دستگاہی فراگیر است که تمامی امتیازات و ثروت های جامعه را در یکجا جمع کرده و عادلانه بین افراد تقسیم کند. بنابراین یکی از آسیب های جدی نظام های سوسیالیستی تمرکزگرایی، قیم شدن حکومت و حداکثری شدن دولت است. عناصر سوسیالیسم عبارتند از: اجتماع، برادری، برابری اجتماعی، نیاز، طبقه اجتماعی و مالکیت عمومی یا اشتراکی (هیوود، ۱۳۹۳: ۸۰-۷۸). گرایش به سوسیالیسم در جمهوری اسلامی را در دلایل زیر می توان مورد بررسی قرار داد.

دلیل اول گرایش به سوسیالیسم اشتراکات سوسیالیسم و اسلام است. جمهوری اسلامی بر دوپایه جمهوریت و اسلامیت تاسیس شده است. اسلامی کردن کلیه نهادها و ساختارها پس از انقلاب، نشان از پررنگ بودن جنبه اسلامیت دارد. اشتراکات و قرابت های فراوانی در مولفه های دو آموزه اسلام و سوسیالیسم وجود دارد. عناصری چون برابری، برادری، عدالت و مساوات از مشترکات آن دو هستند. استاد مطهری می گوید: «در دنیای امروز، گرایش به یک حالت وسط پیدا شده است. شاید به تقریب بتوان گفت در این زمینه در کنار دو دنیای کمونیزم و کاپیتالیزم، دنیای سومی پیدا شده است که می توان آن را نوعی سوسیالیزم نامید ... به این ترتیب، شعار این گرایش جدید این است که بیاید راهی اتخاذ کنیم تا بتوانیم جلوی استثمار را به کلی بگیریم. بدون این که شخصیت، اراده و آزادی افراد را لگدکوب کرده باشیم، کوشش کنیم انسان ها به حکم رفقای انسانیت، به حکم معنویت و شرافت روحی و درد انسان داشتن، خود

مازاد مخارج خود را به برادران نیازمندشان تقدیم کنند؛ نه این که دارائی‌شان را به زور از آنها بگیریم و به دیگران بدهیم. این همان سوسیالیسم اخلاقی است که اسلام همیشه در جستجوی آن است» (مطهری، ۱۳۶۷: ۱۵۷). حمید عنایت گرایش بیشتر اسلامگرایان به سوسیالیسم در مقابل ناسیونالیسم و دموکراسی را اینگونه بیان می‌کند: «از میان همه معارضه جویی‌های ایدئولوژیک نسبت به اسلام در قرن بیستم، سوسیالیسم با طبع والای آن بیشتر جور در می‌آمده. سوسیالیسم از ناسیونالیسم و دموکراسی به دعوت‌های اصلی اسلام در زمینه برادری، هماهنگی و مساوات نزدیکتر بود. در یک سطح و ساحت خاص اسلام و سوسیالیسم، به عنوان دو نظام از مهندسی اجتماعی - سیاسی، در توجهی که به جمع‌گرایی یا تعدیل بین منافع جمع و فرد و کنترل دولت و توزیع عادلانه ثروت دارند اتفاق دارند. لذا در حالی که اسلام با ناسیونالیسم و با دموکراسی بر سر اینکه قائل به آزادی مطلق عقیده است اختلاف نظر دارد، با اصول گسترده سوسیالیسم تعارض و تناقضی نمی‌یابد» (عنایت، ۱۳۷۲: ۲۴۲).

دلیل دوم در گرایش به سوسیالیسم به وجود آمدن شکلی از دولت رفاهی است. در این طرح، دولت‌ها از منابع درآمدی خود خدمات رفاهی اعم از آموزش و پرورش رایگان، شبکه‌های بهداشت و درمان رایگان و بیمه تامین اجتماعی برای همه اقشار جامعه در نظر می‌گیرند. هدف این دولت‌ها فراهم آوردن رفاه نسبی زندگی برای همه اقشار جامعه است. جامعه ایران در تاریخ خود سابقه چنین وضعی نداشته است لذا پس از انقلاب اسلامی ابتدا با شعار عدالت و حمایت از محرومان و مستضعفان قشر بالایی از جامعه تحت پوشش نهادهایی چون بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام خمینی، جهاد سازندگی، بهزیستی، بنیاد ۱۵ خرداد، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ستاد اجرایی فرمان امام (بنیاد برکت)، بسیج و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و دیگر ارگان‌ها و نهادهای دولتی قرار گرفتند که اکثراً انقلابی و تازه تاسیس بودند و سپس در دوره‌های بعد با افزایش درآمدهای دولت، هم سطح تامین رفاه از روستاها به شهرها گسترش یافت و هم



نوع خدمات متفاوت گشت، تامین بخشی از مستمری بازنشستگان توسط دولت، پرداخت یارانه نقدی، سهام عدالت، طرح بیمه درمان از نمونه‌های خدمات دولت رفاهی هستند که در همه این زمینه‌ها دولت‌گرایی و گرایش به سوسیالیسم مشهود است. لذا با گسترش و ترویج چپ‌گرایی در ایران برخلاف آموزه لیبرالی (که دولت حداقلی را توصیه می‌کند)، بزرگ شدن دولت ترویج شده و از سوی جامعه بعنوان هنجار سیاسی مورد پذیرش قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری

فرضیه‌ای که در این پژوهش بیان شده است ادعا دارد دولت در ایران در عصر جمهوری اسلامی گسترده و فراگیر شده است یعنی تعهد دولت دینی در به عهده گرفتن مسئولیت‌های گوناگون در بخش‌های مختلف و همچنین انتظارات جامعه در پذیرفتن این مسئولیت‌ها توسط دولت، بیش از حد معمول و حداکثر شده است و گستردگی دولت به فرهنگ سیاسی جامعه و ابعاد سه‌گانه سنتی، مذهبی و مدرن آن ارتباط دارد. ابعاد سه‌گانه فرهنگ سیاسی در سه بخش آمده است. بخش اول عناصری از سنت‌های ایرانی چون اقتدارگرایی، بی‌اعتمادی سیاسی و خودمداری هستند. بخش دوم عناصری از فرهنگ شیعه چون امامت، حداکثرگرایی، تقلید و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد و بخش سوم از عناصر فرهنگ سیاسی به مولفه‌های مدرن آن چون نفی لیبرالیسم، غرب‌ستیزی و سوسیالیسم‌گرایی ارتباط دارد.

مهمترین نتایجی که از این تحقیق بدست آمده است، موارد ذیل برجسته است: عناصری از فرهنگ سنتی ایرانیان همچون اقتدارگرایی، بی‌اعتمادی سیاسی و خودمداری از سنت‌های ناسالم سیاسی هستند که بواسطه سابقه طولانی حاکمیت استبداد، چنین عناصری در ذهنیت‌ها رسوب کرده است. اقتدارگرایی در سیاست، نخبه‌گرایی، حاکمیت فرد، رابطه عمودی قدرت و سلسله‌مراتبی را مطلوب می‌داند. شخصیت اقتدارگرا رشد یافته در فرهنگ اقتدارگرایی

گستردگی دولت را قوام می‌بخشد. حوزه عمومی، احزاب، گروه‌ها و سازمان‌های مردم نهاد که بواسطه اعتماد اجتماعی شکل می‌گیرند در ایران به جهت تفوق فرهنگ بی‌اعتمادی منزوی و مهجور بوده و دولت کنترل و هدایت حوزه عمومی اعم از اصناف و سندیکاها و اطاق‌های بازرگانی را بصورت مستقیم یا غیرمستقیم برعهده دارد. فرهنگ خودمداری هم موجب شده است ایرانیان نیازهای شخصی خود را بر هر چیزی ترجیح دهند و این خصیصه منفی باعث شده نخبگانی که درون دولت هستند به افزایش بروکراسی و دولت‌محوری در جهت منافع شخصی تلاش کنند و جامعه نیز دولت را به عنوان ثروت باد آورده بی‌صاحب یا بنیاد خیریه در نظر داشته باشد و همگی به ارتزاق بیشتر و گرفتن خدمات از آن بیندیشند که در مجموع هر سه عنصر از سنت ناسالم سیاسی نقش جدی در گستردگی دولت داشته است.

مولفه‌های ارزشی و عقیدتی فرهنگ سیاسی همچون امامت، حداکثرگرایی در دین، امر به معروف و نهی از منکر، از عناصر سیاسی فرهنگ شیعه می‌باشد که با فعال شدن اسلام سیاسی نقشی اساسی در فراگیری دولت دینی داشته‌اند. اصل امامت در شیعه به حاکمیت فقیه در زمان غیبت تبدیل شده است و نظریه ولایت مطلقه فقیه (امام خمینی) حکومت اسلامی و دولتی دینی را بنیان نهاده است که تقدس را به دولت افزوده و به همین علت گسترش دولت تحت هر عنوانی گسترش اسلام و اسلامی کردن و امری مطلوب پنداشته می‌شود. حداکثرگرایی و امکان فقه سیاسی نیز ترویج جامعیت دین و فراگیری آن ذیل دولت دینی را تبلیغ می‌کند و نفوذ و دخالت دولت دینی را مثبت و مطلوب می‌داند. با این رویکرد در جمهوری اسلامی تمرکزگرایی، فقهی کردن موضوعات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی با محوریت دولت انجام گردیده است. امر به معروف نیز فریضه‌ای است که می‌تواند دولت را تحدید کرده در جهت کنترل دولتمردان و حداقلی کردن دولت بکار گرفته شود ولی با تفاسیری خاص بعنوان امری در دست دولت جهت کنترل افراد جامعه و دخالت بیشتر حکومت



مورد استفاده قرار می‌گیرد.

عناصری از فرهنگ مدرن یا غربی همچون آموزه‌های مکاتب لیبرالیسم، مارکسیسم و سوسیالیسم در دوره معاصر به فرهنگ ایرانیان نفوذ کرده که بخشی از آنها جذب و درونی شده‌اند و بخشی به واسطه اعتقادات جامعه و تحولات سیاسی اجتماعی طرد یا نفی شده‌اند. لیبرالیسم گریزی و غرب‌ستیزی دو روی یک سکه هستند که بعلت همراهی رژیم پهلوی با نظام لیبرال سرمایه‌داری غرب مورد تنفر نخبگان و توده قرار گرفته و به تبع آن آموزه‌های لیبرالی همچون فردگرایی، اقتصاد آزاد، دولت حداقلی در ایران پذیرفته نشده است و عکس آن غرب‌ستیزی به مسئولیت‌های اصلی دولت مبدل شده و دولتی بزرگ و حداکثری سامان یافته است. ولی در مقابل بعلت قرابت و اشتراکات اسلام با سوسیالیسم و نقش کلیدی مارکسیسم در مبارزه با رژیم پهلوی، چپ‌گرایی در فرهنگ جامعه و نخبگان ایرانی درونی‌سازی و بازتولید شده است؛ لذا چپ‌گرایی، قیومیت‌گرایی جامعه و قیومیت‌طلبی دولت را به‌مراه داشته است. نتیجه گفتمان چپ‌گرایی اسلامی، دولتی شدن اقتصاد و فرهنگ و گسترده‌گی دولت در عصر جمهوری اسلامی است.

منابع

الف) فارسی

- آزنت، هانا، (۱۳۶۳)، *سرچشمه‌های توتالیتاریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: جاویدان.
- آزاد ارامکی، تقی، (۱۳۸۰)، *مدرنیته ایرانی*، تهران: نشر اجتماع.
- ابوطالبی، مهدی، (۱۳۸۴)، «نقش فرهنگ سیاسی شیعه در انقلاب اسلامی»، *مجله معرفت*، شماره ۹۸.
- آل غفور، سید محسن، (۱۳۸۴)، *جایگاه سیاسی عالم دینی در دو مکتب اخباری و اصولی*، قم: بوستان کتاب.
- بازرگان، مهدی، (۱۳۴۳)، *روح ملت‌ها (روحیه ایرانی)*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- باقری، علی، (۱۳۸۴)، *نقش فرهنگ در تحول دولت و دین مسلمانان*، تهران: نشر بین‌الملل.
- بشیری، حسین، (۱۳۸۷)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: نشر گام نو.
- ، (۱۳۸۴)، *گذار به دموکراسی*، تهران: نگاه معاصر.
- ، (۱۳۷۰)، «توسعه و فرهنگ»، *میزگرد نامه فرهنگ*، شماره ۶-۵.
- پای، لوسین، (۱۳۷۰)، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه مجید محمدی، *نامه فرهنگ*، شماره ۵-۶.
- پیمان، حبیب‌الله، (۱۳۹۰)، *عوامل تکوین و بازتولید استبداد در ایران*، تهران: انتشارات قلم.
- حقیقت، سید صادق، (۱۳۸۷)، «فقه سیاسی از دیدگاه حداکثری، حداقلی و همروی»، *شهروند امروز*، شماره ۲۸.
- رزاقی سهراب، (۱۳۸۸)، «مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ما»، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره ۷.
- زبیا کلام، صادق، (۱۳۹۴)، *غرب چگونه غرب شد؟*، تهران: روزنه.
- ، (۱۳۷۸)، *ما چگونه ما شدیم*، تهران: روزنه.
- زونیس، ماروین، (۱۳۷۸)، *روانشناسی نخبگان سیاسی ایران*، ترجمه صالحی، لبادی، امین زاده، تهران: چاپخش.
- ساروخانی، باقر، (۱۳۷۰)، *دایره المعارف علوم اجتماعی*، تهران: کیهان.
- سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۷)، *رازدانی و روشنفکری و دینداری (مقاله سه فرهنگ)*، تهران: صراط.
- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۷۸)، *اقتدارگرایی ایرانی عهد قاجار*، تهران: نشر چشمه.
- ، (۱۳۹۲)، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: مرکز مطالعات.



شجاعی زند، علیرضا، (۱۳۸۶)، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*، تهران: تبیان.
 عالم، عبدالرحمن، (۱۳۸۸)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشر نی.
 عنایت، حمید، (۱۳۷۲)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
 غنی نژاد، موسی، (۱۳۹۵)، *اقتصاد و دولت در ایران*، تهران: اتاق بازرگانی تهران.
 فوزی، یحیی، (۱۳۸۷)، *تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران*، جلد ۱، تهران: عروج.
 فیرحی، داوود، (۱۳۹۲)، *فقه و سیاست در ایران معاصر*، جلد ۱ و ۲، تهران: نشر نی.
 -----، (۱۳۸۸)، «فرد و دولت در فرهنگ سیاسی اسلام»، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره ۷.

قادری، حاتم، (۱۳۸۷)، *اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: سمت.
 قاضی مرادی، حسن، (۱۳۷۸)، *در پیرامون خودمداری ایرانیان*، تهران: ارمغان.
 قوام، عبدالعلی، (۱۳۷۳)، *سیاست‌های مقایسه‌ای*، تهران: سمت.
 کاظمی، علی اصغر، (۱۳۶۰)، *بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر*، تهران: نشر قومس.
 محمدی، منوچهر، (۱۳۸۱)، *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*، تهران: امیرکبیر.
 مطهری، مرتضی، (۱۳۶۷)، *پیرامون انقلاب اسلامی*، تهران: صدرا.
 موسوی، سید محمد، (۱۳۸۷)، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران: پیام نور.
 منصور، جهانگیر، (۱۳۹۴)، *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (مصوب ۱۳۸۵)*، تهران: نشر دوران.

میری، سیداحمد، (۱۳۸۹)، *دیباچه‌ای بر فرهنگ استبداد در ایران*، تهران: نشر چشمه.
 نجفی، موسی، (۱۳۸۳)، *فلسفه تعدد در ایران*، تهران: امیرکبیر.
 وثوقی، منصور و نویسندگان، (۱۳۸۵)، «فردگرایی و جمع‌گرایی ایرانیان از دید سیاحان خارجی»، *مطالعات فرهنگی ارتباطات*، شماره ۱.
 هنری لطیف پور، یدالله، (۱۳۷۹)، *فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد.
 هیوود، اندرو، (۱۳۹۳)، *سیاست*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نشر نی.

ب انگلیسی

M, Zonis, (...), "Political Cynicism and Political Elites in Iran", *Comparative Political Studies*, Vol. 1.



Horkheimer, M, (1972), "Art and Mass Culture", in Critical Theory: Selected Essays, tr., Matthewj, Oconnelletal .New York: Herder and Herder